هوالعلیم

علّت عدم شرمندگی انسان از ارتکاب گناه در قبال خداوند

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۱۹ - مجلس نهم

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيّدنا و نبيّنا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و علي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

الحمدُ لله الَّذي اُناديهَ كلّما شِئْتُ لِحاجتي و اَخْلُو بِه حيثُ شِئْتُ لِسرّي بِغَيْر شفيعٍ فَيَقْضي لي حاجَتي و اَلْحمدُللهِ الَّذي لا اَدْعو غَيْرَه وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لم يَسْتَجِبْ لي دعائي و الْحَمدُ لله الَّذي لا اَرجُو غَيْرَهُ وَ لَوْ رَجَوْتُ غَيْرَه لأخْلَفَ رَجائي

در این فقره ی شریفه که می‌فرماید **الحمدُ لله الَّذي اُناديَه كلُّما شِئْتُ لِحاجَتي و أخْلُوا به حيثُ شئتُ لسرّي بغير شفيعٍ فَيَقْضي لي حاجتي** صحبت به اینجا رسید که از همهٔ افراد به انسان آن شخصی نزدیک تر است که محرم اسرار انسان باشد او به انسان نزدیک تر است دیگر، حالا فرقی نمی‌کند آن شخصی که محرم سرّ انسان است او برادر انسان باشد خواهر انسان باشد عیال انسان باشد یا شوهر انسان باشد پدر و مادر یا اینکه رفیقی باشد و هرچه این محرمیّت سرّ بیشتر باشد معلوم می‌شود که او نزدیک تر است دیگر، این خیلی روشن است انسان با او رودربایستی‌اش کمتر است انسان با او راحت تر است راحت تر صحبت می‌کند مطلب را با او بهتر می‌تواند در میان بگذارد.

گاهی اوقات انسان در یک مشکلاتی هست خب نمی‌تواند به هر کسی بگوید. می‌گویند آقا ما آمدیم به شما بگویم چون با شما رودروایسیمان کمتر است، رُک‌تریم، راحت تر می‌توانیم مثلاً صحبت کنیم، این مشکل را با شما در میان بگذاریم خب این به انسان نزدیک تر است دیگر حالا بعضی‌ها هستند محرم سرّ دو طرفه‌اند.

این جاسوس های دوطرفه دیده‌اید؟ هم برای این کشور جاسوسی می‌کند هم برای آن کشور جاسوسی می‌کند، می‌آید پیش این خلاصه محرم سرّ و مطالب و این ها را می‌گیرد بعد می‌رود پیش یکی دیگر، حالا آن مخالف این است ها جوری خودش را وانمود می‌کند که ما خلاصه با تو چیز هستیم و این ها. هرچه یک شخصی به انسان نزدیک تر باشد آن محرمیّتش بیشتر است البتّه ممکن است خب در بعضی موارد خصوصیّات تفاوت کند خب انسان با عیالش یک جور محرمیّت دارد با رفیقش یک جور محرمیّت دارد حتیّ ممکن است خبّ بعضی مطالب را نگوید صلاح نمی‌داند به این بگوید بعضی مطالب را به او صلاح نمی‌داند بگوید این ها دیگر تفاوت دارد هر کسی دیگر یک جوری.

امّا آیا شده انسان یک شخصی محرم سرّش باشد به نحوی که هیچ نوع مطلبی را به هیچ وجهی از او کتمان نکند؟ گمان نمی‌کنم یک همچنین چیزی برای کسی اتّفاق بیفتد یعنی هیچ نوعی! اصلاً و ابداً! بالأخره

هر کسی انسان با او رفیق باشد و هرچه باشد بعضی مطالب را حالا نمی‌گوید دیگر، حالا اینکه سیر تا پیازِ [مطالبش را] ـ به اصطلاح ـ در میان بگذارد گمان نمی‌کنم گمان نمی‌کنم یک همچنین مطلبی باشد.

امّا در اینجا امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید که آن کسی که دیگر هیچ مسئله‌ای از انسان برای او مخفی نیست چه انسان به او بگوید یا نگوید او زودتر از انسان می‌داند او خداست حالا چه انسان بگوید بِهِش یا نگوید، فرقی نمی‌کند دیگر. لذا هیچ وقت شده ما تا به حال از خدا خجالت بکشیم؟ نه! خیلی با شهامت با سرافرازی گناه می‌کنیم عین خیالمان هم نیست چرا؟ چون خدا را محرم سرّ می‌دانیم شما هر رفیقی هم داشته باشید که به او نزدیک باشید بالأخره حالا آمدید یه کار خلافی کردید که این را نمی‌خواهید این بشنود بی‌توقّعی‌اش می‌شود ممکن است رنجیده بشود این را چه کار می‌کنید؟ قایِم می‌کنید مخفی می‌کنید اما هیچ شده تا به حال ما یک گناهی بکنیم بعد بیاییم از خدا مخفی کنیم؟ نه! البته این یک جهت حسنی دارد جهت حُسنش این است که چون خدا را فقط محرم می‌دانیم خدا را فقط محرم می‌دانیم حتّی این حالت را نسبت به امام علیه السّلام هم نداریم، نسبت به امام گرچه می‌دانیم بر همهٔ اوضاع ما چی است؟ اطّلاع دارد دیگر. آن ولیّ خدائی که نسبت به همهٔ لحظات و شراشر وجود انسان اشراف دارد. خُب آن هم که با او فرقی [ندارد].

[چرا؟ چون] امام علیه السلام را یک موجود بشری می‌دانیم و توقّعاتی که در ما نسبت به جریانات هست و اُمنیّه‌هایی که هست و آن عکس‌العمل نسبت به حوادث و پدیده‌ها را هم در وجود امام خیال می‌کنیم هست که حالا امام از این چیز خوشش می‌آید امام علیه السّلام از او بدش می‌آید امام نسبت به این قضیّه آخ و اوخ می‌گوید. امام نسبت به این قضیّه به می‌کند امام...، نیست خودمان در این وادی هستیم همین حالت خود را به امام علیه السّلام سرایت می‌دهیم و چون خودمان متأثّر از این صفات و ملکات هستیم. خیال می‌کنیم امام هم مثل ما متأثّر از همین مسائل و صفات هست لذا خجالت می‌کشیم. ها؟

اگر فرض کنیم که یک شخصی یک دزدی می‌خواهد [بکند] یک عمل خلافی [می‌خواهد] انجام بدهد. می‌خواهد در صندوق را باز کند. بعد یه گوسفندی هم من باب مثال کنار به زنجیرش کشیدن به طناب بسته‌اند و به دیوار بسته‌اند. هیچ وقت شده این در این [موقع] که دارد دزدی می‌کند و این حرف ها از این گوسفند خجالت بکشد؟ نه! چرا؟ چون اصلاً این گوسفند در مشاعِرَش این عمل نمی‌گنجد و حسن و قبحی در تخیّلش نسبت به او پیدا نمی‌کند چطوری که خود گوسفند هم اگر بخواهد یه کاری انجام بدهد هیچ خجالتی از ما نمی‌کشد. همین طوری فرض بکنید که جلوی ما می‌ایستد و قضای حاجت می‌کند دیگر، انگار نه انگار که راعِی محترمی ممیّز یا بالغ دارد نگاه می‌کند یا نگاه نمی‌کند؟ نه! انگار نه انگار، قضای حاجتش را می‌کند می‌رود پی کارش، علفش را می‌خورد. همان طوری که او نسبت به ما این بینش را دارد ما هم نسبت به او این بینش را داریم لذا هر کاری هم جلوش می‌کنیم عین خیالمان هم نیست حالا یک گوسفندی هست دارد نگه می‌کند بد

است انسان قضای حاجت می‌کند، کار خلاف، هر چی.

بلانسبت بلانسبت! امام علیه السّلام در یک افقی قرار دارد که از محدودهٔ عکس‌العمل ما در مسائل گذشته. حالا من از باب تشبیه گفتم یعنی چطور اینکه ما در مسائلی را که ازمان سر می‌زند و انجام می‌دهیم اگر فرض کنید که من باب مثال یک بچّهٔ شیرخواری باشد یا فرض بکنید که یک حیوانی باشد که این ها یک جانداری فقط هستند. و هیچ نوع قوّهٔ تمییز ندارند وجود و عدم آن ها برای ما تفاوتی نمی‌کند امام علیه السّلام در یک افقی هست که اصلاً وجود و عدم این اوصاف و ملکات برای او تأثیری نمی‌کند اصلاً از محدودهٔ تَرَتُّب و عکس العمل و واکنشِ نسبت به این قضایا بیرون آمده و ما تا این حال برایمان پیدا نشود نمی‌فهمیم که چه حالی است؟ منتهی از بابِ تشبیه خب من دوتا تشبیه زدم که قضیّه قدری روشن بشود.

حالا با توجّه به این قضیّه آیا باز انسان از امام هم خجالت می‌کشد مثلاً یک کار خلافی کرده هی خجالت بکشد از امام، خجالت ندارد چرا؟ چون بر همه چی اطلاع دارد دیگر، مثلاً از کی می‌خواهد خجالت بکشد؟ از کسی [که] می‌داند؟ این خودش می‌داند دیگر. خودش به تمام شراشر وجود و به تمام بطون و به تمام خفیّات اطّلاع دارد. خجالت دیگر یعنی چی؟

یک کسی از دوستان می‌گفتش که ما به اتّفاق اهل بیت و خانواده و این ها رفتیم خدمت مرحوم آقا. آقا یکی یکی شروع کرده بودند سئوال کرده بودند خوب خانم فلان حال شما چطور است؟ خانم فلان حال شما چطور است؟ یکی یکی اسم می‌بردند که شما مثلاً حالتان [چطور است؟] بعد به یکی رسیده بودند اسمش همچنین اسم خیلی مناسب نبود اسمش را نیاوردند آن وقت خب حال شما چطور است؟ این فهمید اسمش خوب نیست نگفته بودند که به آقا، البته خب اسمش را عوض کرد. بعد شروع کردند گفته بودند که خب، یکی یکی سئوال می‌کردند بعد این بنده خدا دیشبش مثلاً فرض [کنید] حافظ خوانده بوده یک شعری هم از حافظ آمده بود، بعد یک دفعه آقا: خب خانم بگویید ببینم این شعر معنایش چی است؟ آن شعری که دیشب فال زده بود، با خنده و شوخی، که حالا من نمی‌دانم و... این شعر چی است مخدّره؟ مثلاً خانم کذا؟ می‌دانی معنایش چی است؟ خیلی هم سن نداشت هفده، هجده، بیست این حدود، این می‌دانی معنایش چی است؟ خب بابا آن آقایی که می‌داند که این دیشب چی فال زده بقیّه کارها را هم که می‌بیند فقط این فال زدن را که نمی‌بیند. رفتن را می‌بیند آمدن را می‌بیند. عمل صالح را می‌بیند عمل خلاف را می‌بیند اگر نماز شب بخوانیم، همه را دارد می‌بیند دیگر، این که دیگر جای تأمّل ندارد.

امام علیه السّلام این تمام خصوصیّات را دارد می‌بیند. به قول آقای حدّاد یه وقتی یه جریانی را که اتّفاق افتاده بود ـ یک دفعه هم من نقل کردم مثل اینکه برای رفقا ـ [برای] مرحوم آقا اتّفاق افتاده بود، بین ایشان و بین مرحوم پدربزرگ ما ـ حاج آقا معین شیرازی ـ در جدّه ما هم بودیم من شانزده، هفده سالم بود و یک

صحبت، تمام آن حرف‌ها را ایشان به رمز و اشاره از اوّل تا آخر گفت، این این فلان هَمَش مثلاً یک قضیّه می‌گفتند می‌گفتند خب این چه می‌شود؟ حالا این‌ها همه‌اش برای ما بود آ! این ها خب با هم سَر و سِرّ و رمز و راز دارند برای اینکه خب بقیه مطّلع بشوند دیگر خب ما بفهمیم، تمام آنچه که اتفاق افتاده بود از یک ساعت ملاقات بین ایشان و بین پدربزرگمان و مسائلی که ردّ و بدل شد و جهات نقص و ایرادی که وارد بود و بعضی از مشاهداتی که او کرده بود و بعضی از چیزها.... همه را ایشان به یک بیان عجیب و لطیف و... و بعد هم خب به عنوان یک دستور اخلاقی و سلوکی ایشان می‌فرمودند:

داند و خر را هی راند خموش *** بر رخت خندد برای روی پوش[1]

رفتی فلان کار را کردی ولی وقتی [دید] یک لبخند هم بِهِت می‌زند یک خنده و شوخی هم می‌کند یک جُکی هم تعریف می‌کند که بمالونه مسئله را و رد شود و برود. چی؟ این مقام ستاریّت او است دیگر که در این ولیّ یا در این امام علیه السّلام تجلّی می‌کند. ستاریّت او، همین تجلّی‌اش به این کیفیّت است که اینجا پیدا می‌شود. آن هم خیال می‌کند که این خبر ندارد آره خندید و فلان و آقا نفهمید.

باهامون خندید و یواشکی هم از آن لا می‌آید بیرون و بنده خدا خبر ندارد که کلاه تا اینجاش آمده. درست است؟ آدم باید زرنگ باشد آدم باید رِنْد باشد رِند رِند این همه حافظ در اشعارش از رند، رند می‌دانی یعنی کی؟ رِنْد یعنی کسی که کار خودش را انجام بدهد و هیچ کس از سَر و سِرّ او خبر نداشته باشد این رند است هیچ کی خبر ندارد تو بوق و کرْنا نمی‌کند تو بوق و کرنا نمی‌کند داد و بیداد نمی‌کند مسائل را خوب تشخیص می‌دهد عکس‌العمل‌های مناسب اتّخاذ می‌کند. در جایی که مردم به دنبال حرف و نقل و این چه کرد و آن چه کردِ.

ما در زمان آقا هم همین مصیبت را داشتیم الآن هم داریم. بارها من گفتم الآن هم مشاهده می‌کنم که هست، می‌گویم آقایان رفقا دوستان اینقدر هر کدوم از ما بی برو برگرد یعنی من شما ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان، ایشان همه‌مان، اینقدر مصیبت و بدبختی داریم که اگر بخواهیم به این بپردازیم فرصت سر خاراندن نداریم، اینطور. خیلی هست. حالا همهٔ این مصائب را ما کنار گذاشتیم فقط چشممان را دوخته‌ایم این چه کار دارد می‌کند؟ من این را به شما بگویم هر کسی را دیدید بجای اینکه به خود بپردازد هی آمده به کارهای دیگران نگاه می کند، بدانید این کارش خلاف است. این قدم، قدم خلاف است. این آدم آدم بیکار است. اسمش را ما می‌گذاریم آدم بیکار. آدم بیکار آنی است که بجای اینکه به خودش نگاه بکند. این آقا چرا این کار را کرد؟ این آقا چرا این کار را کرد؟ چرا این آقا عمّامه‌اش را کج گذاشت؟ چرا این آقا ریشش را آن جوری کرد؟ چرا این

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۴۲:
داند و خر را همی راند خموش *** در رخت خندان برای روی پوش

آقا تو خیابان آن جوری رفت؟ چرا این آقا با فلان کس داشت حرف می‌زد؟ آقا به تو چه مربوط است؟ اصلاً تو چه کار داری؟ تو مشکلات خودت تمام شده حالا آمدی سراغ این و آن؟

چقدر ما از این حال در زمان مرحوم آقا ضربه خوردیم! طرف هزار و یه عیب و نقص دارد. سراغِ..... یک روز یک کسی، بنده خدا آمده بود پیش ما، در همان مشهد که بودیم زمان آقا. آقا من رفتم در یک مجلسی دیدم فلان کس آمده و یک نفر ـ حالا اسم نمی‌برم از این اساتید دانشگاه که خیلی هم منحرف است ـ در فلان جا بود این هم آمده دارد با آن می‌خندند! به تو چه مربوط است؟ تو چه کار داری؟ گفت آمدم به شما بگم، گفتم گفتی؟ خداحافظ شما، برو سر زندگیت بابا، چه کار داری؟ آن حالا خیال کرد ما پاره می‌کنیم، یقه‌مان را پاره می‌کنیم، لباسمان را. گفتم آقا جان برو پی کارت اصلاً برای چی به من آمدی گفتی؟ درس داری برو دَرْسِت را بخوان، کسب داری برو کسبت را بکن، همین طور بعد از زمان مرحوم آقا.

چقدر مرحوم آقای حدّاد از این صفت رذیله و صفت زشت، ایشان تنقید می‌کردند. همین حاج محمّد علی خلف‌زاده که اسمش را آقا آوردند این آقا تنها کارش این بود که حسن چه کار می‌کند حسین چه کار می‌کند؟ فقط همین، آقا به تو چه ربطی دارد؟ اصلاً تو چکار داری! یک دفعه شد امیرالمؤمنین بیاد پیش پیغمبر، یا رسول اللّه این کسی که نشسته بود پیش تو اینجوری است ها؟ خودم دیدمش! حواست باشدها. اصلاً ما تو روایات داریم که یه روز امیرالمؤمنین بلند شود بیاد پیش پیغمبر، پیغمبر! من دیدم فلان کس داشت این کار را می‌کرد، این، این کار را می‌کرد حواست باشد؟ این میاد پیشت؟ یک دفعه سلمان دیدید این کار را بکند؟ چرا؟ چون اینان خودشان درد داشتند.

بایزید شش سال خدمت امام صادق علیه السّلام بود یک روز حضرت بهش فرمودند فلان کتاب را از توی آن رَفْ بیاور رَفْ به آن فرورفتگی های توی دیوار می‌گفتند، تو دیوارها سابق اگر یادتان باشد، منازل سابق داشت، چراغ می‌گذاشتند کتاب می‌گذاشتند، بعد دیوارهای قطوری بوده یه چیزی بوده ـ برو از آن بالا بیاور. بایزید گفتش کدام رَف؟ حضرت فرمودند نمی‌بینی رف آن بالا، آنجا اونِ، حضرت فرمودند شش سال است تو اینجایی هنوز نمی‌دانی یک همچین رف اینجاست؟ گفت از وقتی که آمدم در اینجا چشمم از جمال شما به چیز دیگر نیافتاد که ببینم! می‌بینید؟ می‌گوید شش سال در اینجا هستم، حالا ما هنوز وارد اتاق نشده اوّل یکی یکی شروع می‌کنیم لوسترها را دیدن، تابلو را، هنوز صاحب خانه نشسته ها! حالا چندتا مهتابی دارد؟ خب این چند متر است؟ این ستون چندتا....؟ این آدم‌ها با این خصوصیّات صد سال بمانند، من مرده شما زنده، یک سانت جلو نمی‌روند یک سانت. اگه رفتند. روز قیامت جلوی من را بگیرید من این‌که می‌گویم یقین دارم که می‌گویم.

این آقا کارش این بود، این این کار را کرد آن این کار را کرد. این آمد این‌طوری! آقا افرادی که می‌آمدند

پیش آقای حدّاد ایشان مدّعی بود. چرا این آمد تو اینجا؟ آقا به تو چه ربطی دارد؟ این خونه صاحب خانه دارد. دلش می‌خواهد الآن این را راه بده. بنده خدا این مرحوم آقا سیّد مصطفی خمینی ـ پسر مرحوم آیت اللّه خمینی ـ این می‌آمد پیش آقای حدّاد آقا این اعتراض می‌کرد. این هم از تحفه‌هایی است که فلان کس دیگر آورده، بابا این مرد محترم، آدم به این خوبی واقعاً مرحوم آقا سیّد مصطفی خمینی آدم خوبی بود آدم خوش نفسی بود خوش ذاتی بود. من حکایاتی از ایشان دارم که حکایت از صدق ایشان و صفای ایشان و این ها می‌کرد و آدم....، و می‌آمد می‌نشست در آنجا استفاده می‌کرد از مرحوم آقای حدّاد. این آقا فضول بود که چرا این بلند می‌شود می‌آید اینجا؟ چرا می‌آید تو خانه آقای حدّاد؟ این ها همش بخاطر آن شیخی است که آن شیخ این ها را راه می‌اندازد. و این‌ها را می‌آورد اینجا. و حرفی هم نمی‌زد. بارها من می‌دیدم که ایشان می‌آمد در آنجا، صحبت هم نمی‌کرد. آقای حدّاد یک چند کلمه‌ای می‌گفتند یک سؤالات خیلی مفیدی می‌کرد ایشان جواب را می‌دادند و استفاده‌اش را می‌کرد و می‌رفت. خیلی هم مزاحم نمی‌شد، نمی‌آمد حالا فرض کنید که بخواهد یک صبح تا ظهر بماند یک یک ساعتی یک ساعت و نیمی آنجا بود و استفاده‌اش را می‌کرد و می‌رفت دیگر، خدا رحمتش کند.

خب حالا این آقا که ایشان فضول آقای حدّاد تشریف داشت. چی شد قضیّه‌اش؟ مآلش چی شد؟ مألش همین که شما متوجّه شدید دیگر به کجا رسید که دیگر آقای حدّاد بیرونش کرد و دیگر راهش نداد. و حتّی به اطرافیان گفته بود دیگر مایل نیستم اسم ایشان را جلوی من ببرید. این برای چی بود؟ برای اینکه ایشان احساس بی‌نیازی می‌کرد. اگر واقعاً یک شخصی نیازمند باشد اگر یک شخصی درد داشته باشد این اوّل به دنبال درد خودش می‌گردد.

من گفتم اگر شما ببینید الآن یک مسئلهٔ مهمّی در بدنتان پیدا شده دنبال این نمی‌گردید کی مریض است کی نیست؟ فوراً خودتان را می‌برید به دکتر می‌رسانید. دیگر منتظر نمی‌شوید. و همهٔ گرفتاری ما همین، الآن هم کم و بیش هست. بعد از زمان مرحوم آقا بعد از فوت مرحوم آقا چی بود؟ آنچه که این بلا و بدبختی را به سر عدّهٔ زیادی درآورد همین بی‌دردی و احساس بی‌نیازی و احساس استغناء و فضولی تو کار بقیّه [بود]. فلان کس چرا اینجوری رفت؟ فلان کس چرا با او حرف زد؟ فلان کس چرا خونه‌ی این رفت؟ فلان کس چرا چیز کرد؟ فلان کس چرا آن‌جوری است؟ فلان کس چرا اینجوری است؟ آقا شما این راه را تشخیص می‌دهی درست است، بگیر و برو، سرت را بیانداز پایین و برو.

من به عدّه‌ای از دوستان آن موقع‌مان، مطلبی که مَن بهشان می‌گفتم، آخر این ها نمی‌فهمیدند، من این مطالب را آسان بدست نیاورده بودم که، من در یک تجربهٔ علمی و عملی پیش آقای حدّاد و مرحوم آقا و آقای انصاری و این ها، این مطالب را بدست آوردم. آن وقت مفت و مجان داشتم این ها را در اختیار این ها

می‌گذاشتم این ها نمی‌فهمیدن، این ها قبول نمی‌کردند می‌گفتم آقاجان شما اگر یک شخصی را به عنوان پیغمبر قبول داری کسی ممانعت نمی‌کند، بین خودت و بین خدا اما دیگر به کار دیگران چه کار داری؟ به دیگران چه مربوط است؟ تو قبول داری ایشان را پیغمبر می‌دانی و برو دیگر. برو جلو، شما هم ایشان را یک آدم عادی می‌دانی، بنده را، بگیر و برو جلو، اینی که شما می‌آیی هی تو کار این و این دخالت کردی اوّلاً خودت از راه افتادی خب الآن شما ببینید الآن حدود یک دو سه ماه دیگر چهارمین سال هم می‌شود دیگر. چهار سال از فوت مرحوم آقا گذشته، بسیار خب، بیاییم ببینیم این ها چقدر رشد کرده‌اند؟ بیایند به ما بگویند، آقا ما اینقدر به فهممان اضافه شد اینقدر به بصیرتمان....، بیاورند، آنچه که دارند در میدان بیاورند، عیب ندارد. بالأخره ما هم یک وقتی تو این حرف ها بودیم. حالا دیگر کنار رفتیم و دور افتادیم. به اعتبار ما سبق.

آن ضربه‌ای که جریان سلوک، بعد از آقا خورد بخاطر فضول بود آقا! فضول. آدمی که هشتش گروِ هیجدهش است. آن وقت می‌خواهد برای زید عمرو وَ بکر تکلیف تعیین کند. هی ما می‌گفتیم آقا وِل کن به خودت باش آقا به کسی دیگر چی کار داری؟ آقا شما اینطور. آقا شما آن طور، نه! یعنی چی؟ معنی ندارد او این طور بکند او فلان بکند پس من اینجا چه کاره‌ام؟ آن اینجا چه کاره است؟ آن چی...؟ هیچی، گفتیم بابا اینقدر ما خودمان گرفتاری داریم به دیگران چه کار داری بابا؟ این ها که خودشان را در مسیر و ممشای آقا می‌دانند و بیشتر از شما سنگ آقا را به سینه می‌زنند و بیشتر مایه می‌گذارند چطور ما می‌توانیم بگوییم این آقا جهنّمی است؟ چطور می‌توانیم بگوییم این آقا کدورت دارد؟ این [ها] بیشتر از زید و عمرو دارند در اینجا مایه می‌گذارند. بیشتر از آن ها حاضرند از همهٔ مواهبشان بگذرند از همهٔ نعمت ها باید بگذرند ولی اشکال سر چی بود؟ اشکال سر جهل بود جهل به مسیر. جهل به موقعیّت. جهل به واقع. جهل به طریق جهل به دردهای خود.

آقا ما خودمان خیلی درد داریم ولی نسبت به این دردها جاهل بودیم دیگر، خب این، این قضیّه را پیش آورد دیگر. اگر آن مسئله الآن هم وجود داشته باشد الآن هم مثل آن موقع، فرق نمی‌کند. و شاخصه‌ای را که ما می‌توانیم ـ یکی از آن شاخصه‌ها را ـ برای محک زدن افراد بدست بیاوریم، کی مایه دارد؟ کی ندارد؟ کی خلاصه درد دارد؟ کی درد ندارد؟ کی بدرد می‌خورد خلاصه؟ کی بدرد نمی‌خورد؟ این است که نگاه کنید اگر دید [ید] هر کسی دنبال این است که این آقا این طوری کرد این آقا اینطور کرد چرا اینطور کرد؟ بدانید که اصلاً جزو منهم من عباد المرخصین این آیه را من درآوردم به من وحی شده اِنّه من عبادالله المخلَصین یک آیه هم برای من نازل شده اِنّه مِن عبادِاللّه المرخصین. این هم جزو مرخصین است امّا اگر دیدید نه! یک نفر سرش به کار خود، سر در گریبان خویش، به کسی کاری ندارد می‌رود می‌آید می‌گوید می‌خندد صحبت می‌کند شوخی می‌کند کاری به کسی ندارد به دنبال است، بدانید این بالأخره هرچه نباشد چیزَکی دارد، این بدنبال مطلوبی هست، این بدنبال دوایی هست مداوایی هست اینجور آدم. و این‌ها بالأخره به یک نقطه‌ای خواهند رسید.

حالا این اولیاء و ائمّهٔ علیهم السّلام محرم ترین افراد هستند دیگر، یعنی دیگر هیچ مسئله ندارد امّا در عین حال با توجّه به این قضیّه باز خدا محرم تر است. چرا؟ چون او دیگر بی‌واسطه است. امام علیه السّلام هرچه باشد باز معلول است. باز مخلوق است امّا آن محرمی که بی‌واسطه و بی‌پرده و بدون هیچگونه تعیّن، آن محرم با انسان مصاحبت و مقارنت دارد آن دیگر ذات اقدس پروردگار است. لذا ولو آدم، آدم غیرعارف باشد از افراد عامی با امام علیه السّلام اگر برخورد کند خجالت می‌کشد و سرش را می‌اندازد پایین اما با خدا که برخورد کند خجالت نمی‌کشد. چرا؟ چون اصلاً احساس دوئیّتی انسان بین خود و بین خدا نمی‌کند. اصلاً هیچ دوئیّتی وجود ندارد یعنی حتّی در این مرتبه هیچ دوئیّتی وجود ندارد حتّی در مرتبه ی تعیّن دوئیّت وجود ندارد. فلذا اولیاء و خود ائمّه علیهم السّلام در توجّه و اتّجاه به مبدأ، این مسئله را لحاظ می‌کردند.

ما از مرحوم آقا وقتی که این تعاریفی را که الآن شما ببینید نسبت به آقای حدّاد ایشان دارند در کتابت، در تألیفاتشان، در این روح مجرّد، آیا تا به حال دیدید که بالاتر از این تعریف کسی بخواهد شخصی را تعریف کند؟ ندیدیم دیگر ما؟ یعنی بالاترین و عالی ترین مرتبه‌ای که یک شاگرد بخواهد استاد خودش را مولای خودش را بخواهد تعریف کند این است که مرحوم آقا توی روح مجرّد از حضرت حدّاد مثلاً تعریف می‌کند همین آقا همین آقای آقا سیّد محمد حسین با این خصوصیّات که حالا شما تعریفش را دیدید ما مشاهده‌اش را دیدیم.

یه قضیّه من از خودم تعریف کنم از آن سالی که مرحوم آقای حدّاد تشریف آورده بودند. آن سالی که تشریف آورده بودند ایران خب همدان رفتند. اصفهان رفتند. مشهد رفتند، ما آن موقع کوچک بودیم باهاشان می‌رفتیم. نمی‌دانم من حدود یازده سالم بود. دوازده سالم بود ظاهراً یازده سالم بود، خب یازده سال خیلی بچّه است دیگر، خیلی. ما هم فقط چیزمان این بود که ایشان بروند یک جا، ما هم با بچّه‌ها بازی کنیم توی حیاط و توی....، این ها می‌رفتند و مشغول جلسه و فلان و این چیزها می‌شدند و ما هم می‌رفتیم بازیمان را می‌کردیم، خب دیگر مثل حالامون، آن موقع هم خلاصه مردم آزار بودیم. یک دفعه من نمی‌دانم. [مرحوم آقا] بغل آقای حدّاد نشسته بود [یک نفری] آمد به مرحوم آقا در گوشی یک چیزی گفت، خب آقای حدّاد هم متوجّه شدند دیگر، حالا شاید هم از طریق ظاهر نشده بودند شاید آهسته گفتند، آن طوری که بعضی‌ها برای من تعریف کردند یعنی شاهد قضیّه بودند.

تا حرف را می‌زند مرحوم آقا بلند می‌شوند می‌آیند که مثلاً تو حیاط من را صدا کنند و من را تنبیهم کنند یا اینکه بیاورند من را مثلاً بنشانند، تو مجلس بنشانند، همین که دو سه قدم آمدند، یک دفعه آقای حدّاد فرمودند آقا! آقا کاریشان نداشته باشید آقا بچّه‌ها هستند این ها، بچّه‌ها را کاریشان [نداشته باشید] این همین که آقا [ی حداد این را فرمودند] همین طور آقا برگشتند آمدند سر جایشان نشستند، اصلاً یک کلام حرف نزدند. عین

یک مجسّمه. تا گفتند که آقا کاری نداشته، همینجوری سرشان را برگرداندند آمدند صاف نشستند سر جاشون، این چی است؟ این آقا به یک جایی می‌رسد. اینجور ایشان بود در قبال استادش، اینطوری که در کتاب ها نوشته‌اند مانند میّت بین دست غسّال و این ها یعنی اینجوری دیگر؟ می‌گویم این چیزهایی که ما مشاهده می‌کردیم این بود دیگر حالا شما نوشتنی‌هایش را دیدید.

ایشان با این خصوصیّت و با این کیفیّت، یک روز من راجع به یک مطلب از آقای حدّاد، اواخر عمرشان هم بود یک چیزی سئوالی کردم که شما اینطوری بودید مرحوم آقا فرمودند فلانی آقا سید محسن من وقتی که با آقای حدّاد بودم به او نگاه نمی‌کردم به عنوان یک ولیّ، نظر آلی بهش می‌کردم. یعنی حتّی یک همچنین شخصیّتی یک همچنین موقعیّتی که تمام وجود اوست، می‌گوید من نظر آلی به او داشتم نه نظر استقلالی. متوجّه می‌شوید چی می‌خواهم بگویم؟ فقط یک نفر و یک مبدأ باید در نظر انسان قرار بگیرد این همان توحیدی است که خود آقای حدّاد آورده بود. یعنی در حفظ رعایت کثرت و ادب و اهتمام در سرحدّ اعلا، در سرحدّ اعلا این رعایت ادب و احترام وجود دارد اما در باطن حالی دارد که فقط به یک مبدأ توجّه دارد اگر بخواهد از آن مبدأ منصرف به این ظاهر بشود با روش آقای حدّاد چی است؟ دوتا درمی‌آید.

اینجا است که انسان حتّی امام حتّی پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و اله و سلّم حتّی این‌ها را هم نظر استقلالی نباید بهشان بیاندازد. نظر نظر چی است؟ آلی است فقط یک مبدأ است. فقط یک حقیقت وجود دارد پیغمبر با آن ید و بیضاء که اوّل ممکن و اوّل نزول تعیّن است. یعنی تمام عوالم ملک و ملکوت، بواسطه رَشَحات فیض پیغمبر است دیگر ولی یک موحّد وقتی که می‌خواهد نظر بیاندازد فقط باید به مبدأ توجّه داشته باشد و بس.

امیرالمؤمنین علیه السّلام اینجوری به پیغمبر نگاه می‌کرد. اینطوری بود نظر نظر استقلالی نبود. اگر نظر نظر استقلالی بود دیگر امیرالمؤمنین امیرالمؤمنین نبود. قاطی داشت. خلط داشت. مزج داشت ترکیب داشت آن توحیدی که مو، لایِ درزش نمی‌رود و آن توجّهی که هیچ شائبهٔ کثرت و تعیّنی دَرِش راه ندارد آن توحیدی است که در امیرالمؤمنین است آن چی است؟ فقط توجّه به یک مبدأ است رسول اللّه چی است؟ واسطه است آلت است وسیله است تعیّن است، رسول اللّه باشد. به همین مقدار تنازل نمی‌کرد. ابن فارض می‌گوید دیگر:

علیک بها صِرفاً و اِنْ شِئْتَ مَزْجَها *** فَعَدْلُکَ عَنْ ظَلْمِ الحَبیبِ هُوَ الظُّلْمُ[1]

یعنی در مرحلهٔ اوّل من توصیه می‌کنم علیک بها، فقط آن ذات محبوب را، فقط آن ذات معشوق را داشته باشید که همان ذات احدیّت است این در مرتبهٔ اوّل. ما اینجوری رفتیم ـ آن دارد می‌گوید ها! ما که اگر ما

[1] دیوان ابن فارض، ص ۱۸٤.

اسممان را موحّد بگذاریم آخر الزّمان شده. این از علائم ظهور است که به ما بگویند موحّد ـ می‌گوید ما اینجا رفتیم تو هم بیا اینجا. علیک بها صرفاً، هیچ چیزی را با توحید خلط نکن هیچ چیزی را با توحید قاطی نکن، هرچی می‌خواهد باشد. هر کسی می‌خواهد باشد. هر تعیّنی می‌خواهد باشد به هر حدّی باشد به هر مرتبه‌ای باشد هرچه می‌خواهد باشد. با توحید قاطی نکن حالا! اگر زورت رسید خدا توفیقت داد که زهی سعادت اگر زورت نرسید، خیلی آن دیگر مثلاً بالا بالا است خیلی دیگر آن در مرتبهٔ اعلی است. اگر زورت نرسید و خواستی بالاخره از تعیّنات یک خورده قاطی کنی با توحید، دیگر از ائمّه پایین‌تر نباید بیایی. مرحوم قاضی می‌فرمودند که منظور ابن فارض این ائمّه هستند.

علیک بها صرفاً فإنْ شِئْتَ مَزَجَها فَعَدْلُکَ عن ظَلَمٍ، ظَلْمْ یعنی آب دهان، آب دهان حبیب هوُ الظُّلمُ ـ حالا دیگر تفسیرش را آقایان بکنند. که چرا حالا در اینجا ظلم الحبیب آورده و این ها؟ و دیگر این ها بحث خارج می‌شویم درست است؟ ـ این ابن فارض می‌گوید چی؟ می‌گوید در وهلهٔ اول فقط ذات را داشته باش همان که آقای حدّاد می‌گویند توحید صِرْف، مثل سُنّی های متعصّب بقول مرحوم قاضی، هیچی حالیش نیست! غیر از توحید هیچی نمی‌داند.

وَ اِنْ شِئْتَ مَزجها خب حالا آن را نه، آن بعضی‌ها اینطور هستند، بعضی‌ها. حداقل از این تعیّن که امام علیه السّلام است از این دیگر پایین‌تر نیا. فقط جمیع مسائل را منحصر در امام بکن نه اینکه دیگر بروی سراغ بقیّهٔ کثرات. زید، عمرو، این، آن بالا پایین استاد فلان اینا کی هستند؟ فقط امام علیه السّلام و بس. اگر از امام دیگر بخواهی تنازل بکنی دیگر به خودت ظلم کردی. دیگر خسران برای تو حاصل شده.

خب نمی‌دانیم دیگر ان شاءاللّه این فقره را هم تا اینجا ما تمام کنیم. می‌خواستیم راجع به فقرات دیگر که می‌رود برای ـ اگر خدا توفیقی داد ـ شب های دیگر. حالا ما هم از خدا این را می‌خواهم: خدایا در این ماه مبارک رمضان بر ما تفضّل کن و آنچه را که آن اولیاء خاص ـ حالا که قرار است او اجابت کند چرا ما کم بگذاریم؟ هان؟ قرار است آن درست کند دیگر؟ ـ خدایا همان علیک بها صرفاً را بما بده. که آن مورد نظر آن ها هم هست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد